



زنده باد مقاومت مردمی علیه دیکتاتوری

پنج شنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۳۸۹

کهریزک جدید در مسگر آباد؟

وبلاگ نویسی درباره کمپ های نوین شکنجه خبر داده است. او در وبلاگ خود نوشته:

یکی از بازداشتی های بیست و پنج بهمن پیش از آنکه مایلش را بگیرند با خانواده تماس گرفته و خبر می دهد که حدود ۲۵۰ نفر از آنها در دبیرستانی در منطقه بلوار کشاورز بازداشت شده اند. پس از مراجعه خانواده که البته بی پاسخ می ماند، یکی از خانواده ها موفق به تعقیب یکی از اتوبوس های حامل بچه ها می شود و آنها را از دبیرستان مذکور تا جایی در حوالی مسگرآباد (در ساعتی بین ۲-۳ بامداد ۲۶ بهمن) تعقیب می کند و سپس مجبور به اختفا می شود. نه نهاد بازداشت کننده معلوم است و نه کسی پاسخ گوست. پیش از آنکه در مسگرآباد کهریزک دیگری رخ دهد همه را آگاه کنید!

ممتد زده می شد اعصاب نیروهای حکومت که خسته از رفت و آمد و اعتراض پیوسته مردم بود که شیشه چند ماشین رو شکستند.

صحنه دیگر که در ذهنم باقی ماند دستگیری یک مرد میانسال که ماسک زده بود در ۲ قدمی من که حرکت می کرد روبروی دانشگاه شریف از پشت ۳ نفر این فرد رو گرفتند و به سمت ۲ مدرسه که دقیقاً روبروی دانشگاه بود بردند من یک لحظه درب مدرسه که باز شد داخل مدرسه حدود ۱۰۰ نفر که بیشتر دختر بودند دست ها از پشت بسته شده و روی زمین سرد رو به دیوار روی زمین نشستند بودند و نیروهای اطلاعاتی داخل مدرسه بالا سر آنها ایستاده بودند،

دوستانم در خیابان فلسطین هم دبیرستان مطهری رو دیده بودند که داخل آن بچه های معترض جنبش رو دستگیر کرده بودند.

تهران ۲۵ بهمن واقعا حماسه دیگری آفرید با توجه به جو امنیتی شدید، مردم آمدند تجربه ای از اعتراض و شعار و نافرمانی مدنی روبه رخ حکومت مستبد و سرکوبگر کشیدند، قدمی دیگر به سوی رهایی محکم استوار

این خرابه مجلس نیست مجلس آنجاست که مردم هستند



اهمیت ندارد، برای مجلس این مسأله که هزاران جوان از خیابان ها ربوده شده اند و اکنون در بازداشتگاههای غیررسمی در معرض هرگونه آسیبی به سر می برند اهمیتی ندارد. این مجلس، و آن دولت، و خیمه ی نظامشان هیچ همدلی با مردم و خواسته هایشان ندارند. آنها دغدغه ی جیب های مبارک و مقام ها و کاخ ها و حساب های بانکی را دارند. و مشتکی سگ اجبر شده را برای خاموش کردن صدای آزادیخواهی مردم به کار می گیرند. اینها باید بروند. مردم تصمیم خود را گرفته اند.

دستگیری یک جوان جنبش که وسط خیابان آزادی نرسیده به جمالزاده با ضرب و شتم نیروهای اطلاعاتی و لباس شخصی به صورت وحشیانه به سمت ماشین های شبیه زندان روی زمین می کشیدند، این صحنه در ذهن من هنوز نقش بسته و آزار دهنده بود که توان و نیرویی برای نجات این جوان را نداشتم.

توی خیابون های اطراف که بوی گاز اشک آور همه جا رو پر کرده بود سطل های زباله برای از بین بردن اثر گاز اشک آور آتش زده شده بود. خود را به هر طریق به میدان آزادی رساندیم و به سمت دانشگاه شریف به سمت میدان انقلاب برگشتیم دیگه شب شده بود ولی هنوز مردم به صورت پراکنده و بعضی اوقات فشرده در پیاده رو که توی سرمای تهران و روزهای عادی این روزها دیده نمی شود کماکان به راهپیمایی ادامه می دادند. بوق زدن ماشینها که به عنوان اعتراض به ترافیک ایجاد شده و به عنوان اعتراض به صورت

در حالیکه دور جدید اعتراضات مردم به حکومت دوباره با گلوله و باتوم و دستگیری های گسترده مواجه است، در حالیکه مردم شریف کوچه ها و خیابان ها خواستار دگرگونی نظام سیاسی اجتماعی اقتصادی حاکم هستند، ارادل و اوباشی پارلمان نشین جمهوری اسلامی چون مجانبی هیستریک خواهان قتل ها و کشتارهای بیشتر دولتی شدند. همزمان، جسد یکی از جانبازان جنبش خیابانی از خانواده اش دریغ می شود و در سیاه بازی کثیفی بر روی دست قاتلینش در خاک دفن می شود. برای مجلس اسلامی اما قتل دو شهروند معترض به دست نیروهای امنیتی

با شوکر و باتوم به مردم بیشتر حمله می کردند. ما به یکی از ساختمانهای اطراف انقلاب رفتیم که درب محکمی داشت پشت درب با لگد و باتوم به درب می کوبیدند که داخل بیان برای دستگیری که نتوانستند و شیشه های اطراف رو مامورای لباس شخصی شکستند.

بعد از نیم ساعتی با احتیاط از ساختمان خارج شدیم به سمت آزادی حرکت کردیم که به خیابان جمالزاده نرسیده بسیجی های مجهز به لوله و شلنگ آب به در و دیوار و میله های وسط خیابان انقلاب می زدند برای ایجاد رعب و وحشت و شعار حیدر حیدر می دادند، یک مرتبه به سمت جمعیت که باز هم فشرده توی پیاده رو حرکت می کرد حمله کردند و با شلنگ مردم رو می زدند و نکته جالب درگیری دوتا لباس شخصی که همدیگر رو به اشتباه کتک زدند و استفاده از الفاظ رکیک نسبت به هم که نشان دهنده جایگاه و پایگاه اجتماعی ولایت مداران هم هست.

گزارش ارسال برای خیابان از خیزش ۲۵ بهمن

ساعت ۲ بعدازظهر در اتوبان کرج تهران حداقل ۱۵ اتوبوس یگان ویژه به سمت تهران با سرعت حرکت می کردند.

ساعت ۲:۳۰ میدان آزادی محوطه وسط میدان و پیاده رو ها پر از ماشین های یگان ویژه و نیروهای پلیس بود.

به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم با ماشین و ساعت ۳ میدان انقلاب مملو از مردم که توی جو امنیتی راهپیمایی داخل پیاده رو به صورت فشرده که تا چشم کار می کرد به صورت ساکت حرکت می کردند حدود ساعت ۳/۱۵ انگار با یک دستور از هردو سمت میدان موتور سوارها با باتوم و شوکر و پیاده ها ی یگان ویژه با باتوم به مردم حمله کردند، حمله ای که کاملاً وحشیانه و به قصد آسیب زدن شدید به مردم حمله کردند. به طوری که مردم به هرسو فرار می کردند آنها

ضرورت ها

موج جدید اعتراضی، عرض تهران را زیر و رو کرد. حتی خشونت سبعانه ی گاردهای دیکتاتوری نتوانست اراده ی مردم را در به میدان آمدن متوقف کند. به زیر کشیدن دیکتاتوری، و بنای آزادی به هدف مشترک جوانان و مردم عاصی بدل شده است.

تظاهرات های ۲۵ بهمن که در گستره ی وسیعی از شهر و تکه تکه رخ داد، توانمندی های جدیدی از خود نشان داد و همچنین ضرورت هایی در مبارزه را عریان کرد. از مهمترین این ضرورت ها که اکنون خود را به وضوح نمایان کرده است و راه حلی می طلبد، سازماندهی سیاسی و سازماندهی تکنیکی مبارزه علیه دیکتاتوری حاکم است.

اما بایست به سمت آن گام برداشت. هر گروه و جمع کوچکی که عملاً درگیر مبارزه برای رهایی است بایستی دست به سازمان یابی سیاسی خود بزند. اینکار را می توان در هر فضایی آغاز کرد. در یک دانشکده یا دانشگاه، جوانانی که خواستار تغییر وضع موجودند می توانند چنین هسته هایی را ایجاد کنند. در نتیجه در یک تحصن دانشجویی بر سر آزادی دانشجویان زندانی یا موارد دیگر، خواسته ها و مطالبات مشخصی را می توان بیان کرد، قطعنامه ای را به صورت مشترک و با توافق جمع قرائت کرد و ...

در صورتی که چنین سازمان یابی هایی شکل گیرد آنگاه می توان به سوی حرکت های جمعی تر و سراسری تر حرکت کرد. برای مثال می توان از همکاری مشترک این گونه گروه ها، به شکل هایی همچون گروه جوانان انقلاب ۲۵ ژانویه در مصر و غیره رسید که خواسته ها و مطالبات جوانان را بیان می کنند و بر سر آن مبارزه می

داند که افرادی نقشه ی تهیه ی آنها را کشیده اند، شعارها و مطالبات را مشخص کرده اند و پس از آماده کردن، آنها را به خیابان آورده اند.

همچنین شاهد آن بودیم که بلندگوهای تدارک دیده می شود و به طور برنامه ریزی شده و در توافق عمومی، افرادی سخنرانی می کنند و مسائل مردم را بازگو می کنند. قرائت بیانیه ها، پیام های همبستگی، و صدور قطعنامه ها از جمله فعالیت های دیگری است که به سازمان دهی سیاسی جوانان نیاز دارد. گروه های مختلف شرکت کننده در تظاهرات بایستی در هسته های متعدد و متفاوتی برای چنین لحظاتی سازمان یافته باشند تا قادر به کنش باشند. همه ی نیروهای شرکت کننده در جنبش بایستی از حق سازمان یابی و حضور و بیان سازمان یافته ی اهداف، مطالبات و نظرها های خود برخوردار باشند.

شاید یک شبه و یا در فرصتی کوتاه نتوان همه ی این سطح از سازمان یافتگی را ایجاد کرد،

سازماندهی سیاسی برای جنبش

جنبش در وضعیت کنونی خود به شدت از فقدان سازماندهی سیاسی رنج می برد. اگر چه بسیاری از مردم به خیابان ها می آیند و با حداکثر فداکاری ها، از تسلیم جامعه به حاکمیت تن می زنند، اما جنبش هنوز به شدت بی سازمان و بدون بافت سیاسی است. منظور از سازماندهی سیاسی چیست؟ تلاش می کنیم با ذکر مثالهایی این بحث را روشن کنیم.

در مصر، و در تظاهرات های اصلی میدان تحریر ما صرفاً شاهد گردهم آبی انبوه مردم نبودیم. بلکه هنگامی که مردم به صورت انبوه گردهم می آمدند ما با سازماندهی تظاهرات ها از سوی جوانان روبرو بودیم. پلاکارها و پارچه نوشت هایی برای اعلام مواضع و مطالبات مردم وجود داشت. همین تهیه ی پارچه نوشت ها، پلاکارها و پرچم ها، به سطحی از سازماندهی سیاسی احتیاج



در برابر دروازه های دولت

می شود. زخمی ست، کتک خورده، عاجز است، عریده نمی کشد. لبخند می زنم.

راه مسدود شده، ولی نه با اتوموبیل، نه با دولت، که توسط مردم.

زباله ها آتش می گیرند تا « قالیباف» از این پس از جیب خود قالی بیاقد. لبخند می زنم. گلابیاتورها از خیابان اصلی صادر می شوند. گاز اشک آور، عریده، رجزخوانی و باتوم صادر می شود. « مرگ بر دیکتاتور». هجوم می آورند. می دویم. در آپارتمانی باز می شود، حدود بیست نفر به داخل می خزیم و دولت قبل از اینکه در بسته شود، گاز فلفل را در آپارتمان پخش می کند. سرفه می کنیم. قرمز می شویم. اهالی آپارتمان بیرون می آیند. دستمال کاغذی آغشته به سرکه دست به دست می چرخد. سیگار روشن می کنیم. دودش را در چشم هم خالی می کنیم. به هم لبخند می زنییم و تجربه ای نداریم.

از لای در سرک می کشم. جزء دود و دولت کسی در خیابان نیست. بیرون می روم. تا خانه ی رفیقم راهی نمائده.

می رسم. در ورودی آپارتمان را باز می گذارم و بالا می روم. تلفن و اینترنت قطع است. خوابم می گیرد.

گویا سبزه‌ها خوشحال هستند. چند نفر کشته شدند. چند نفر بازداشت شدند. هیچ قانونی تغییر نکرد. آتش خوابید. سطل زباله ها در جای خود قرار گرفتند و دروازه های مترو به روی عموم باز شد.

و من در ایستگاه نواب سوار بر مترو، خبر « قطع یارانه ی بلیت مترو» را در روزنامه می خوانم و فکر می کنم که تنها با بسته شدن دروازه ای قانون است که می توان در برابر قانون ایستاد.

– « مسافران گرمی قطار در ایستگاه آزادی توقف ندارد. با تشکر»

منبع: اینترنت

توانم خوب ببینم و این بدبینی من را به راحتی از میان گلابیاتورهای دولت عبور می دهد.

راه بسته می شود. آسمان را دود فرا گرفته. « پس میدان آزادی تحریر شده.» این جمله را می گویم و پاهایم قوی می شود. دولت با باتوم جلو می آید به شانه ام می زند: برگرد، از پیاده رو برو. برمی گردم. در پیاده رو مردم را کتک می زنند.

چشم هایم خوب نمی بیند، سیگاری روشن می کنم، به رفیقم می دهم، پک می زند، دودش را در چشمانم خالی میکند. گروهی فریاد می زنند: یا حسین، میرحسین. صدای موتور می آید. زنجیر می گردانند و به سمت ما می آیند. می دویم.

یک زن و مرد در ماشین نشسته اند. بوق می زنند، سوار می شویم و همراه ما دو زن مسن هم سوار می شوند. همه در یک زمان می گوییم: « کثافتا » و دیگر هیچ چیز نمی گویم.

– مگه این جوونا چی میخوان، اگه میذاشتن راهپیمایشون رو بی سر و صدا برگذار کنن چی میشد؟ تازه برای حمایت از مصر و تونس اومدن بیرون. چطور مردم مصر مردمن، مردم ما هیچی نیستن. بین چه جوری جوونای مردم و لت و پار میکنن. خدا لعنتتون کنه.

– مجوز نداشتن. مئه اینکه موسوی هم گفته تا آخر شب تو خیابونا بمونن.

می رسم.

– آقا واقعا لطف کردید، سر نواب پیاده می شم.

گویی خیابان اصلی جای ماشین هاست. و این « اصلیت » جای ما که جزء فرع از هیچ اصلی دفاع نمی کنیم، نیست.

کوچه، کوچه و پس کوچه، کوچه های فرعی.

نواب، نواب صفوی، آیا تو همان کسی نبودی که خودی بود و به دست خودی ها کشته شد؟ مرگ بر هردوی شما. این را من نمی گویم، جوان های این محله ی بدنام، محله ی اجاره نشین، محله ی دانشجو نشین و روسپی نشین، محله ی تخم مرغ و سیب زمینی و لوبیا، محله ی مطرودان، آنها می گویند. تنها اینجاست که می شنوی: « مرگ بر دیکتاتور »

یک بسیجی روی دست سه بسیجی دیگر حمل

از متروی دروازه دولت خارج می شوم و درست مقابل دولت قرار می گیرم.

دولت: نیروی انتظامی، گارد ویژه، بسیج، سپاه، حزب الله، اطلاعات و نامردمی باتوم به دست.

ساعت سه بعدازظهر است ومن با پالتویی قرمز همراه با رفیقم که کوله ی قرمزی بر دوش دارد، وارد معرکه ی امام حسین – آزادی می شویم و مثل دو لکه ی ننگ قرمز، سرمان را بالا گرفته ایم.

راه می رویم. نگاه می کنیم. نگاهمان می کنند. نگاه می کنند. نگاه می شویم و در لا به لای چشم ها، دستی می بینم که تسبیحی سبز در راستش است و تکه ای نان در پیش. نان! نان!!! دیگر تسبیح سبز را نمی بینم، فقط دست چپی را می بینم که تکه ای نان در آن جای گرفته. آن دست جلودار دسته ایست صد نفری که با شعار الله اکبر به سمت میدان فردوسی می روند. چشم از « دست نان بر کف » بر نمی دارم. ناگهان دولت با باتومی جلو می آید. تسبیح پاره می شود و دانه های آن روی آسفالت پخش می شوند و « نان در کف» رنگ خون می گیرد. همه ی اتفاق پنج ثانیه طول می کشد. انگشتانم مشت می شود، با صد نفر مردم دسته، صد و یک مشت خواهیم شد. به پشت نگاه می کنم، هیچ کس پشت سرم نیست، انگشتانم شل می شود. نان خون آلود را نگاه می کنم و از فردوسی می گذرم و در این فکرم که تنها پنج ثانیه طول کشید.

کم کم می ترسم. ترافیک. سینما پارکینگ. مردم در پیاده روهای سمت چپ و راست، یکدیگر را نگاه می کنند و اتوبوس ها با مسافرایشان در مکان متوقف شده اند و هر دو طرف را نگاه می کنند. و دولت همه را.

هراز گاهی کسی از قانون تخطی می کند و تک و تنها سر و کارش با قانون می افتد.

از دور میدان انقلاب را می بینم. چشم هایم می سوزد. اشک می ریزم، نه به خاطر گاز، به خاطر انقلاب. میدان انقلاب سال هاست سفینه ای شده که نیروهایش را از ماوراء می گیرد و آدم هایش را در دل سفینه پرورش می دهد ومردمی که ما باشیم را یا در زیر سفینه له می کند یا در زیرزمین، مدفون.

اشک می ریزم و این خوب است، چرا که نمی

کنند. همین امر را می توان برای گروه های فعال زنان، کارگران، و ... پیش برد. در فقدان چنین سازمان یابی های سیاسی ای، مبارزه توسط مردم و جوانان انجام می شود اما بر سر مطالبات و خواسته های سیاسی ابهام وجود دارد.

برای مثال در این روزها می توان مبارزه ای بر حول خواسته های زیر در فضاهای مختلف اجتماعی سازمان داده شود:

–آزادی فوری ۱۵۰۰ دستگیر شده ی دیروز بدون هیچ قید و شرط و بدون اخذ وثیقه و یا ضبط مدارک

–آزادی کلیه زندانیان سیاسی

–توقف فوری خشونت دولتی علیه مردم معترض، چه به صورت اعدام و شکنجه زندانیان سیاسی و چه به صورت سرکوب تجمعات مردم توسط گاردها

و ...

سازمان دهی تاکتیکی در خیابان

مبارزه خیابانی به سازماندهی نیاز دارد. بدون هسته ی سازمان یافته کار مقابله با گاردها بسیار دشوار است. چند مانع در تظاهرات های دیروز خودنمایی می کرد. نخست آنکه اگر همگان بصورت تک تک سر فلان ساعت به میدان انقلاب بروند، در حالیکه خود را به صورت رهگذری نشان می دهند که برای یک کاری دارند از آنجا می گذرند، امکان شکل گیری تظاهرات کم می شود. چرا که انبوه گاردها آنجا ایستاده اند و شما نمی توانید بایستید. آنها می گویند آقا خانم حرکت کن. و چون همه هم در نقش رهگذر هستند عبور می کنند و درنتیجه همینطور آدم ها می آیند و می روند بدون اینکه ازدحام به آن مقدار برسد که بتوان شعار داد و تظاهرات را شکل داد. برای این هدف شاید بهتر است که در چند فرعی و یا خیابان نزدیک، هسته های سازمان یافته ای بتوانند یک خرده تظاهرات را شکل بدهند و به صورت تظاهرات به محل اصلی نزدیک بشوند. حرکت همزمان چندین خرده تظاهرات از چند سوی به یک مرکز، هنگامی که در ساعت و مکان موعود به میدان مشخص برسد به سختی قابل کنترل است.

یا مورد دیگر برخورد با موتورسوارهاست. یگان های موتور سوار نقش مهمی در یورش به مردم دارند. برای مقابله با آنها و زمینگیر کردن آنها بایست طرح و نقشه داشت و تا حدی ابزار و امکانات.

در هر دوی این موارد به هسته های از پیش هماهنگی احتیاج است. حتی ده گروه ۵ یا شش نفره که جدا از هم سازمان یافته باشند این امکان را می دهند که صدها و هزاران تنی را که به صورت منفرد و تک و یا غیرسازمان یافته به تظاهرات می آیند را پشتیبانی و حمایت کنند.

سازمان دهی مهمترین سلاحی است که مردم عادی را قادر می کند بر دشمنان مردم پیروز شوند. سازمان یابی اما بایست همراه باشد با گسترش آگاهی. همیشه بایست پرسش داشت. ما چرا مبارزه می کنیم؟ به چه هدفی می خواهیم دست یابیم؟ چه چیزهایی را نمی خواهیم و چه چیزهایی را می خواهیم؟ تا اینجا البته یک چیز مشترک است: اساس این وضعیت مشکل دارد. دیکتاتوری از رأس آن بایست نابود شود.

پوزش برای اشتباه نوشتاری

متأسفانه به دلیل فشردگی کار صفحه بندی در آخرین شماره ی خیابان، در یکی از تیرهای اصلی نشریه غلطی نوشتاری رخ داد که از همه خوانندگان نشریه بابت آن پوزش می طلبیم.

شکل صحیح:

همبسته با مردم به پا خاسته ی تونس و مصر

(توضیح: یادداشت زیر مرور و ارزیابی یکی از شرکت کنندگان در تظاهرات ۲۵ بهمن است که در اینترنت به اشتراک گذارده شده است و بازانتشار آن را برای چرخش ایده های مردم ضروری یافتیم)

آنچه می خوانید ، مروری است بر آنچه که در ناحیه مذکور رخ داد و با توجه به اینکه بنده در این مسیر به طور دائم در حرکت بودم و مدتی را بین دوستان سبزم سپری کردم و مدتی را هم بین ارادل و اوباش و گارد ضد شورش می چرخیدم ، به همین خاطر متوجه نقاط قوت و ضعف هر دو طرف شدم . به همین خاطر خواندن این نوشتار ، خالی از لطف نبوده و به همه فعالین سبز توصیه می کنم آنرا بخوانند وبه خصوص به بخش نقاط قوت و ضعف آن توجه بیشتری نشان دهند.

آنچه که گذشت به اختصار :

ساعت ۱۴:۵۰ دقیقه از ایستگاه متروی شادمان ، واقع در خیابان آزادی ، بیرون امدم ، و به منظور حمایت از راهپیمایی و افزایش تدریجی جمعیت ،به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم ؛تعداد نسبتا قابل توجهی در پیاده رو در حرکت بودند ، تعدادی به سمت انقلاب و تعدادی به سمت آزادی می رفتند ، در واقع تصمیم همه این بود که باید در پیاده رو ها حضور داشته باشند تا جمعیت افزایش یابد ، بعد از خیابان رودکی جمعیت رفته رفته زیاد تر می شد به نحوی که یک ردیف از جمعیت در خیابان حرکت می کرد ، بعد از گذراندن تقاطع آزادی-توحید ، باز هم جمعیت افزایش نشان می داد و کاملا مشخص بود که این افراد همه به چه منظوری آمده بودند . در حوالی خیابان فرصت(بعد از اسکندری و قبل از جمال زاده که البته در اسم ان شک دارم) که رسیدیم جمعیت به طور چشمگیری زیاد شد و مردم شروع به سردادن الله اکبر کردند ، در همین حین گاز اشک اوری به سمت جمعیت شلیک شد ، مردم متفرق شدند اما فرار نکردند ، کمتر از ۵ دقیقه بعد دوباره جمعیت همدیگر را پیدا کرده و به سمت تقاطع آزادی - توحید حرکت کردند و شعار « نیروی انتظامی حمایت حمایت» یاحسین میرحسین « سر دادند و به سمت آزادی حرکت کردند ، با رسیدن به تقاطع رودکی ، نیروی انتظامی با باتوم ، اقدام به ترساندن مردم کرده و آنها را به جای رفتن به سمت آزادی ، به سمت رودکی شمالی متفرق کردند ، در همین حین به صورت دوست من گاز فلفلی زده بودند که باعث متورم شدن چشمش گردید و مردم را به این نحو متفرق کردند ؛ اما مردم متفرق نمی شدند ، از در بیرونشان می کردند ، از پنجره داخل می شدند ، از رودکی می رفتند و مجدد این مسیر را برمی گشتند و وارد خیابان آزادی می شدند و مجدد هسته های اولیه شکل داده و شروع به سردادن شعار می کردند ، رفته رفته شعارها تند تر شد ، شعارهایی مثل مبارک بن علی نویتنه سد علی» ایرانی می میرد ذلت نمی پذیرد» ، سپس نیروی گارد با پرتاب گاز اشک آور (به گفته بعضی ها گاز خردل و فلفل) جمعیت را متفرق می کرد اما بازهم چند دقیقه بعد جمعیت شکل می گرفت ، به گوشه ای نگاه انداختم، مرد میان سالی نشسته بود و با یک دستمال با چشمانش بازی می کرد ، به سمتش رفتم ، ازو پرسیدم اینجا چه می کند و از او خواستم که به خاطر سن بالایش ، خیابان را ترک کند ، حرفی به من زد که مو به تنم سیخ شد و اشک در چشمانم حلقه زد ، گفتم پسرم من عمرم را کرده ام و شما باید زنده بمانید ، و ما دیگه باید آماده مردن باشیم ، نه نه من خیابان را ترک نمی کنم و بلند شد و به میان جمعیت رفت ، صحنه تکان دهنده ای بود . به تدریج مردم در خیابان اصلی کم شدند و وارد خیابان توحید گشتند ، در آنجا ۳ تا ۴ هزار نفر از جوانان و مردم سبز تجمع کرده بودند ، چه شعارهایی می دادند ، بر علیه خامنه ای و… ؛ جوانان دو طرف خیابان را آتش درست کرده بودند ، سطل های



آنچه در ۲۵ بهمن ، حدفاصل خیابان رودکی تا اسکندری و میدان توحید تا تقاطع آزادی - توحید، روی داد (نقاط قوت و ضعف)

زباله را وسط خیابان واژگون و آتش زده بودند و به این شکل برای خود سنگری تهیه کردند ، از طرف دیگر چندتا از میله های جداکننده خط اتوبوس را هم کندند تا با ان راه را ببندند ؛ همین جا باید اضافه کنم که این حرکت بچه به خاطر آسیب رساندن به اموال عمومی نبود بلکه می خواستند تا سد و مانعی بر سر راه بسیجی ها و نیروهای گارد ایجاد کنند ، چندبار نیروی گارد به بچه ها حمله کرد اما با پرتاب سنگ به سمتشان پا به فرار گذاشتند ، چند بار هم شاهد آن بودم که یکی از بچه های سبز که بسیار شجاع بود ، گاز اشک آور را به سمت نیروی گارد پرتاب کرد و نیروی گارد فرار را بر قرار ترجیح دادند، اما در میدان توحید چه می گذشت ؟ در میدان توحید بیشتر نیروی انتظامی نظر را جلب می کرد ، مردم سبز دائما در پیاده رو و خود میدان عبور می کردند ، برخی بر روی پل می رفتند و برخی داخل خیابان ستارخان در پیاده رو ایستاده بودند و برخی به بهانه اینکه می خواهند سوار ماشین شوند تا وسطهای خیابان ایستاده بودند ، هر چند دقیقه یک بار که جمعیت کمی زیاد می شد ، مردم شروع به رفتن به سمت چهار راه آزادی - توحید ، می کردند ، اول پلیس توجه نداشت اما بعدش جلوی مردم را می گرفت و آنها را به سمت خیابان کناری هدایت می کرد البته این هدایت با بفرمایید همراه نبود و با ترساندن مردم بوسیله باتوم انجام می شد اما بنده در کمال خونسردی به طرف دیگه خیابان می رفتم ، چراکه می دانستم این کار صرفا ایجاد رعب و وحشت است و آنها مردم را نمی زدند چراکه اگر اینکار را می کردند ، کافی بود که مردم به سمت آنها حمله کنند ، قطعا از مقابله عاجز بودند ، چراکه جمعیتشان بسیار کمتر از مردم بود ، اما آنها از ایجاد هراس صف اول، استفاده می کردند و مردم عقب تر با یک ترس کاذب فرار می کردند ، مردم واقعا پلیس را کلافه کرده بودند و هر ۵ دقیقه یک بار جمعیتی جمع شده و به سمت چهار راه آزادی - توحید حرکت می کردند .

اما جمعیتی که در خیابان توحید جمع شده بودند و برای خود سنگر ایجاد کرده بودند ، مدتها پابر جا ماندند ، نمی دانم چند ساعت شد ولی مدت زیادی زیادی آنجا به شعار دادن مشغول بودند ؛ که به نظر بنده ، عدم توانایی پلیس در کنترل آنها و گستردگی اعتراضات در سراسر خیابان آزادی(از امام حسین تا میدان آزادی) و سر در گم شدن نیروهای وحشی بسیجی در سرکوب کردن این اعتراضات ، که ظاهرا در تمامی کوچه ها و خیابانهای این محدوده سبزها با بسیجی ها در گیر بودند ، از جمله دلایلی بود که کسی نمی

توانست به سراغ این جوانان بیاید . با مشاهدات بنده، این طور متوجه شدم که رویه سرکوب به این نحو است که با رسیدن نیروهای وحشی بسیجی ، نیروی گارد اقدام به پرتاب گاز اشک آور بین معترضین می کند و معترضین با فرار به عقب بیشتر به سمت گاز اشک آور می روند (در حالی که چند ده متر جلوتر هیچ گازی وجود ندارد) ودر این شرایط که تظاهرات انسجام خود را از دست داده است ، بسیج قاتل با کابل ها بسیار ضخیم ، میله های آهنی و باتوم و… به سمت جمعیت متفرق شده حمله می کند و آنها را مورد ضرب و شتم شدید قرار می دهد.

پس از گذشت مدتی بسیار زیاد ، که بنده در میدان توحید بودم ، شاهد رسیدن تعداد زیادی موتور سوار بسیجی های قاتل ، بودم که با کابل ها ی ضخیم و میله های آهنی به جمعیت معترضین حمله کردند و سبزها که در اثر گاز اشک آور متفرق شده بودند را مورد ضرب و شتم قرار دادند ، البته شنیده های بنده در این زمینه حاکی از آن است که این بار جوانان دنبال فرار کردن نبودند و به این بسیجی ها قاتل با سنگ ،حمله می کردند .

حول وحوش ساعت ۶ بعد از ظهر انقلاب بودم ، یک جمعیت باور نکردنی در پیاده رو ۲ طرف در حال حرکت بودند ، گویا اینبار مردم به ندای همدیگر ، مبنی بر اینکه خیابان را تا آخر ترک نخواهیم کرد ، پاسخ گفته بودند .

پیاده شروع به رفتن به سمت میدان آزادی کردم ، به هر بخشی از این خیابان که می رسیدم هنوز نیروهای گاردی و بسیجی ، راه را بسته بودند و اجازه رفتن به سمت آزادی را نمی دادند اما بنده بدون توجه به آنها به وسط خیابان رفته و با طی کردن بخشی از راه اتوبوس و با گذشتن از بین سواری ها به پیاده روی ان سمت می رفتم و به سمت آزادی حرکت می کردم ، با وجود جلوگیری مردم از رفتن به سمت میدان آزادی ، اما پیاده رو های این قسمت هم بسیار شلوغ بود ؛ مساله ای که نظر بنده را به خود جلب کرد این بود که ناگهان به سمت جمعیت داخل پیاده رو گاز اشک آور زدند و مردم شروع به فرار کردن به سمت انقلاب کردن ، با تعجب یکی را کنار کشیدم و گفتم که چرا فرار می کند و از او خواستم تا دنبالم بیاید و اورا بین ماشین ها بردم و به سمت آزادی حرکت کردیم ، اری به همین سادگی ترس کاذب ایجاد می کردند و مردم بی مورد می ترسیدند درحالیکه بنده به راحتی از وسط خیابان و از کنار نیروهای گارد و بسیجی رد می شدم ، وقتی به دانشگاه شریف رسیدم ، صحنه ای را دیدم که بسیار متاثر کننده

بود و شاهد ان بودم که ۲ بسیجی قاتل ، ، جوانی را گرفته بودند و لباسش را روی سرش کشیده و از ان طرف خیابان به سمت مقر بسیج می بردند ، اما هنگامی که می خواستند او را از جوب عبور دهند ، به دلیل بسته بودن چشمش سرش به محکمی با همان سرعتی که او را می بردند به یک ستون آهنی خورد ، آه از نهادم بلند شد ، خدایا با یک حیوان زبان بسته ام اینکار را نمی کنند چه برسد با یک انسان ، با یک جوان بیگناه ، خدایا ، داد ما را ازاین قاتل ها بگیر؛مردم زیادی از پیاده رو به سمت آزادی در حرکت بودند واغلب به سمت خانه هایشان می رفتند ، در همین حین یک گروه از بسیج قاتل که سوار بر موتور بودند شعار می دادند « ماشالله حزب الله» و بنده به عنوان آخرین جمله این نوشتار به آنها می گویم که به زودی زود پایین خواهیم کشیدتان و تک تک شما به زودی باید در برابر مردم ، در یک دادگاه عادلانه مجازات شوید و به اشد مجازات گرفتار آیید.

اما نقاط قوت و ضعف جنبش سبز در این تظاهرات :

نقاط قوت :

۱- سبزها بطور گسترده و وسیع شرکت کرده بودند

۲- مردم نمی ترسیدند و گاز اشک آور و باتوم و حمله بسیج و نیروهای گارد آنها را به فرار همیشگی وادار نمی کرد

۳- مردم آمده بودند ، تا بمانند؛ وتا آخر شب هم ماندند و خیابان ها را ترک نکردند

۴- جوان ها به تقابل با بسیج بر آمده و با در گیری های خیابانی آنها را مصدوم و از محل دور می کردند

نقاط ضعف :

نقاط ضعفی را که می خواهم بیان کنم مربوط می شود به عکس العمل مردم به گاز اشک آور گاردی ها ؛ که این طور بود که گارد هر چند دقیقه یک بار گاز اشک اوری را وسط جمعیت داخل پیاده رو پرتاب می کرد و مردم را می ترساند و مردم فرار می کردند اما این ترس بیشتر یک ترس کاذب بود چراکه در همین شرایط بنده به جای فرار به عقب ، به سمت گارد حرکت می کردم اما به جای آنکه از پیاده رو به سمت گارد بروم وارد خیابان شده و از میله های مسیر اتوبوس به انطرف می رفتم و از پشت گارد سر در می اوردم که انجا بسیار امن بود و از گاز خبری نبود که اگر مردم نیز اینکار را می کردند از یک طرف با گاز مواجه نمی شدند و از طرف دیگر نیروی گاردی را دور زده و در محاصره می گرفتند و این نیروی گاردی ۱۵- ۲۰ نفر هم بیشتر نبودند و براحتی در میان جمعیت گرفتار می شدند

اما نقطه ضعف بچه هایی که در خیابان توحید تجمع کرده بودند این بود که با زدن گاز اشک آور به جای فرار به عقب باید فرار به جلو می کردند که این کار قطعا باعث ترس و عقب نشینی پلیسهای میدان توحید می شد . از طرف دیگر باید مسیر موتورسوارها بسیجی با وسایلی همچون سیمهای باریک (که دیده هم نمی شود و باعث زمین خوردن بسیجی ها می شود)(شکستن شیشه های مرباخوری حاوی روغن ماشین سوخته در عرض خیابان به طول یکی دو متر) ، بسته می شد

پیشنهاد :

به نظر بنده درست کردن تیرکمان هایی با استفاده از یک چوب دو شاخه و یک تکه لاستیک ماشین یا موتور ، واستفاده از آنها برای بسیجی ها ی موتور سوار ردیف اول ، که باعث زمین خوردن آنها و باطبع زمین خوردن همه آنها می گردد ، مفید می باشد

مصاحبه ای با یک سانسورچی کتاب

فکر می‌کنم این اولین مصاحبه‌ی رسمی با یک سانسورچی است.

(با لبخند) بله فکر کنم!

از کلمه «سانسورچی» ناراحت نشدید؟

نه! این کلمه در اذهان جا افتاده است. من خیلی از این کلمه خوشم نمی‌آید، ولی چون می‌دانم که این عنوان خیلی بار منفی قبل را ندارد، مشکلی ندارم. لطف شماست.(با لبخند عصبی)

قبل یعنی کی؟

منظورم قبل از انقلاب بود. به گمانم اگر در خصوص نظام نظارت و کنترل محصولات فرهنگی در دوران شاه خبر داشته باشید، هرگز به کاری که الان در وزارت ارشاد ما انجام می‌شود اطلاق «سانسور» نخواهید کرد.

ظاهرا شما سابقه‌ای در «سانسور» در قبل از انقلاب دارید! ممکنه پس خودتان را کاملتر معرفی بفرمایید و بگوئید با چه سابقه‌ای برای اعمال نظر در حوزه کتاب به وزارت ارشاد دعوت شده‌اید؟

قرار قبل از مصاحبه‌ی ما این نبود. شما در مورد فرآیند کار بنده خواسته بودید و موضوع شخصی نبود. (با عصبانیت و صدای کمی بلندتر از عادی) در ضمن اینجا بنده خیلی هم موضوعیتی ندارم. من فقط یک نماینده‌ام. شما مثلا به ارزیاب مالیاتی که برای محاسبه مالیات خدمت شما می‌رسد که کاری ندارید. دارید؟

این سوال را برای این پرسیدم که نخواستیم در فضای انتزاعی با هم حرف بزنیم و بعد مخاطب هیچ حس مشترکی با این گفتگو نکند. اصلا برای بنده (در مقام یک پرسشگر) این خودش نکته مهمی است که شما به عنوان یک بررس با چه سابقه‌ای به اداره کتاب دعوت شده‌اید. آیا رزومه شما دخلی در انتخاب شما نداشته است؟

چرا بی ارتباط نبوده است. بنده فوق لیسانس […] دارم. مدتی در […] به عنوان نیروی فرهنگی قرارداد بستم و چند پروژه فرهنگی سنگین چند ساله داشتم. بعد به سازمان تبلیغات اسلامی رفتم. مدتی هم همزمان با کارشناسی فرهنگی برای آنجا، تدریس کرده‌ام. و در همه‌ی این احوال از حوزه‌ی کتاب لحظه‌ای جدا نبودم.

سمت شما الان در اداره کتاب چیست؟

بنده بررس گروه […]در اداره کتاب هستم. البته خیلی روند ثابتی نیست. ممکن است بنا به صلاحدید به بخش دیگری بروم و یا اصلا بررس نباشم.(!)

این خبری که منتشر شد مبنی بر اینکه تمام اداره کل ارشاد استان‌ها کتاب‌هایشان را برای صدور مجوز باید به تهران بفرستند درست است؟

بله، بعضی از کتاب‌ها به تهران می‌آیند. ببینید این یک روند است که توضیح خواهم داد. اداره کتاب دولت نهم تصمیم بر ایجاد یک نظام هماهنگ گرفت که طی آن برای جلوگیری از بی‌نظمی و سوءمدیریت در صدور مجوز، کتاب‌های خاصی به تهران می‌آیند. **چند نفر در این بخش با شما کار می‌کنند؟** زیر نظر بنده که نیستند. همکاران بنده حدود بیست نفرند.

کمی برای این حجم زیاد کار تعداد نیرو و توان‌تان کم نیست؟ همین مساله باعث سرعت خیلی کم موجود در روند صدور مجوز نمی‌شود؟

(لبخند) خیر. علت سرعت کم خیلی به این مساله مربوط نیست. هر چند با صداقت عرض می‌کنم که نیروی کار ما به نسبت حجم کتاب‌هایی که عرضه می‌شود خیلی کم است.

در خصوص روند کلی صدور مجوز بفرمائید.

ببینید امور یک کتاب وقتی از سوی ناشر به اتمام رسید به بخش شابک کتابخانه ملی فرستاده می‌شود. بعد که شماره کتابخانه ملی ایران و شناسه بین‌المللی گرفت، به اداره کتاب وزارت ارشاد — بهارستان — ارسال می‌شود و رسید می‌گیرد. بعد در یک روند و چرخه مشخص مورد ارزیابی دقیق قرار می‌گیرد.

شما طبق چه ملاک مشخصی اقدام به اعمال ارزیابی خود از کتاب می‌کنید؟

ببینید یک بخشی از ارزیابی که طبق ملاک اصلی تمام کشورها که همان مواد قانونی قانون اساسی است انجام می‌شود. مثلا توهین به سران نظام. در همه جای دنیا شما اجازه چاپ رسمی، علنی و قانونی کتابی که مشتمل بر توهین به سران نظام موجود در کشور است نمی‌دهند. بخش دیگر هم طبق آئین‌نامه‌های داخلی است. نظیر آئین‌نامه‌هایی که شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد. یا آئین‌نامه داخلی وزارت خانه و نظرات مدیریت اداره کتاب.

اینها که فرمودید خیلی قانونی و شفاف نیست! ببینید بحث در ملاک بودن قانون اساسی نیست. اشکال در برداشت است. چه کسی قرار است تشخیص دهد که یک پاراگراف از یک کتاب هشتصد صفحه‌ای جامعه‌شناسی که در خصوص نظریه قدرت است و رویکرد «نقد تفکر» هم دارد توهین به سران نظام است یا نه؟ شما با چه صلاحیت قانونی اقدام به برداشت از قانون اساسی می‌کنید؟

بحث در برداشت‌های شخصی نیست. بالاخره باید یک گروه کاشناس در بخشی از دستگاه فرهنگی اقدام به نظارت و ارزشیابی در حوزه کتاب (و سایر حوزه‌ها) بکنند. الان در خصوص این برداشت فقط ما متهم نیستیم. هر کس در مقام تصمیم گیرنده اجرایی به برداشت خود از قانون عمل کند از سوی برخی حتما مورد اعتراض و حمله شدید قرار خواهد گرفت. شورای نگهبان در قانون اساسی هست یا نیست؟

بله.

آیا قلمرو وظیفه‌اش اعمال و اعلام نظر درباره قوانین کشور نیست؟! پس چرا به او حمله می‌شود؟ **خیر وظیفه شورای محترم نگهبان اعلام و انجام نظر شخصی نیست. شورای نگهبان تنها مرجع رسمی برداشت از قوانین کشور است. بعد هم مجمع تشخیص نظام که در موارد خاصی موظف به ارائه نظر است. در ثانی در نظر داشته باشید که نظرات نهادهایی مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان خیلی بزرگ‌تر و تخصصی‌تر از نظر یک کارمند در اداره کتاب ارشاد.**

قبول دارم فرمایش شما را! ولی بحث ما مصداقی است؛ نظر اجرائی و عملی شما چیست؟

بنده وقت شما را گرفته‌ام که نظر شما را بدانم نه اینکه نظر خودم را بگویم.

فکر می‌کنم بهتر باشد عرض بنده درباره‌ی روند اجرائی تمام شود.(!) ما در مورد هر کتاب اشکالاتی که به نظرمان می‌رسد را به ناشر اعلام می‌کنیم. البته این در صورتی است که کلیت کتاب اشکال اساسی نداشته باشد.

یعنی ابتدا کلیت کتاب باید مورد تصویب قرار گیرد؟

بله. البته تصویب که نمی‌شود گفت؛ ولی برای ما به حسب موضوع اصلی کتاب، نویسنده، ناشر و فهرست کتاب، راه‌هایی برای تشخیص وجود دارد.

پس سابقه‌ی نویسنده و ناشر مهم است؟

بله هر دو. مثلا کتاب علامه طباطبایی نیازی به بررسی و تأیید صلاحیت ندارد. اصولا ایشان باید صلاحیت اساتید ارشد و محققین ما را تعیین کنند. یا مثلا انتشارات […] با بیش از پنجاه سال کار دیگر برای همه روشن است که چقدر اعتبار دارد. ما با بسیاری از افراد در این حوزه تکلیف‌مان روشن است. **و با بسیاری از افراد هم هنوز تکلیف‌تان روشن نیست؟**

(با لبخند و کمی عصبی) خیر مشخص است. خب اگر اشتباهی هم صورت گرفت، حاضر به اصلاح هستیم. یعنی مؤلف و ناشر می‌تواند با شما درخصوص علل مشروط شدن یا عدم صدور مجوز صحبت کند؟ ظاهرا خیلی از ناشران و به تبع آن مولفان اصلا نمی‌دانند که کتاب برای چه مجوز دریافت نمی‌کند!

خیر این‌طور نیست. ما در اداره کتاب با مولف طرف نیستیم، بلکه رابطه حقوقی ما تنها با ناشر است. بخش ممیزی اشکالات هر کتاب را پس از پایان روند بررسی آن، طی یک فرم به ناشران اعلام می‌کند. **برخی از ناشران هم گویا در «لیست سیاه» قرار دارند. می‌شود اسم این ناشران را بفرمائید.**

بنده هرگز از وجود چنین لیستی خیر ندارم. ببینید آقای نوری! وزارت ارشاد با هیچ ناشر و نویسنده‌ای دشمنی ندارد. لیست سیاه یعنی توهین به افکار جامعه. البته

از این تبلیغات منفی و جنگ‌های روانی وجود دارد. متوجه باشید که بنده و دیگر همکارانم اصلا از نقاط ضعف غافل نیستیم و آن را انکار نمی‌کنیم. ولی این برخورد‌های مسموم را هم منصفانه و مبتنی بر واقع نمی‌دانم. نکته دیگری هم اینجا باید ذکر کنم و آن اینکه در وزارت فرهنگ و ارشاد دولت نهم برخی موضوعات اعلام شده‌اند که هرکدام از ناشران و نویسندگان بر اساس آن تولید محتوا داشته باشند، مورد حمایت جدی قرار می‌گیرند. مثل دفاع مقدس، مولوی، انقلاب و وحدت اسلامی.

آیا در کتاب‌های تخصصی و فوق تخصصی هم همان کارشناسانی ممیزی می‌کنند که در کتاب‌های غیر تخصصی؟

اساسا در کتاب‌های فوق تخصصی غیر از موضوعات دینی، تاریخی و سیاسی ما به معنای مرسوم ممیزی نداریم. معنی هم ندارد و کار بیهوده‌ای است. مثلا یک کتاب درباره اوضاع ژئوفیزیک پلیت‌های اطراف کوه دماوند را چند روز پیش آورده بودند برای مجوز. کارشناس محترم حدود دو ساعته مجوز انتشار کتاب را صادر کرد.(!) یا مثلا کتاب‌های مهندسی و صنایع و مدیریت سازمانی و هزارن موضوع تخصصی شبیه به این، ارزیابی کلی می‌شوند و اینجا دیگر خیلی کتابی به مشکل برخورد نمی‌کند. البته کتب حوزه‌های دیگر هر چقدر هم که تخصصی باشند با حساسیت بیشتری مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت.

ولی به ناشر می‌گوئید کلمه «پستان» را از روی جلد یک کتاب فوق تخصصی ضد سرطان بردارد و هر چه ناشر از سوی مولف به شما اعلام می‌کند که کلمه‌ی «سینه» که بررس محترم پیشنهاد داده است؛ کلمه‌ی درستی نیست (معنای علمی سینه، قفسه‌ی سینه است) مورد قبول قرار نمی‌گیرد. کتاب ماه‌ها معطل می‌شود تا آنجا که نویسنده که پزشک سرشناس تشخیص سرطان است به روزنامه‌ای نامه سرگشاده می‌نویسد.

عجب محاکمه‌ای! قبول دارم اشکالات زیادی در کار است.

همه‌اش مبنی به نبود ملاک روشن و شفاف یا آئین‌نامه‌ی قانونی نمی‌شود؟

چرا می‌شود. ولی نبود آئین‌نامه‌ی جامع به ما ربط ندارد. اصلا مگر قرار است اداره‌ی کتاب آئین‌نامه بنویسد. آئین‌نامه‌ی ممیزی کار مدیریت فرهنگی نظام است. وظیفه‌ی کمیسیون فرهنگی مجلس، مجمع تشخیص یا مثلا شورای عالی انقلاب فرهنگی است. کار نخبگان فرهنگی و مسئولان نظام است.

آیا شما از مسئولان درخواست کرده‌اید؟

هر چند این جزء مسائل روشن‌تر از روز و از وظایف بدیهی این‌هاست. ولی بله بنده به شخصه چندین بار به مسئولین مربوط کتبا و شفاها گفته‌ام. اساسا قبل از اینکه بخواهم بررس کتاب باشم به این مساله به عنوان یک محور جدی کمبود نگاه می‌کردم.

این‌روزها که خودتان بررس کتاب هستید؛ چقدر کارت‌ان را در رونق و کساد بازار نشر کشور موثر می‌دانید؟

بنده هرجا که باشم با علاقه و اشتیاق خاصی به کتاب و تمام حواشی‌اش فکر می‌کنم. واقعا قبل از ایجاد این توفیق اجباری خودم یک خوره‌ی کتاب بودم. طبعاً بنا به همین روحیه رونق بازار کتاب باعث رونق روحم می‌شود. ولی باز تکرار می‌کنم که در وزارت ارشاد دولت فعلی و در طی این دو سال و نیم واقعا بنای ما ایجاد کساد‌ی و رخوت در حوزه‌ی کتاب نبوده و نیست. نمی‌دانم این برداشت از کجا در شما ایجاد شده است! ولی این خیلی بدیهی است که هیچ مدیر دولتی نمی‌خواهد برآیند مدیریتش حتی از حیث شاخصه‌های کمی، ضعیف و غیرقابل دفاع باشد.

شما واقعا افول تیراژ کتاب‌ها و کمی عناوین جدید را رد می‌کنید؟

به صورت کلی بله. ولی عرض بنده این است که شما نمی‌توانید هرچه سوء رفتار در کتاب کشور می‌بینید را بر دوش ما در بخش بررسی و ممیزی بگذارید و ما را مقصر معرفی کنید. این که درست نیست.

عادت دارید همه چیز را اینقدر بد برداشت کنید! شما به عنوان یک کتاب‌خوان (نه یک بررس) پای درد دل ناشر و نویسنده نشسته‌اید؟

بله من با بسیاری از نویسندگان و ناشران رفاقت قدیمی دارم. البته عموما نمی‌دانند که بنده ممیز کتاب‌شان ممکن است باشم.

تا به حال کتاب‌های دوستان نویسنده یا ناشر خود را هم ممیزی کرده‌اید؟

(بلند می‌خندد) بله یکی دو بار پیش آمده که واقعا در اثنا و بعد از اتمام کارم متوجه آشنایی شدم. اساسا هرگز اجازه نمی‌دهم که موضوع کاری‌ام با موضوع رفاقتم تداخل و تقابل پیدا کند. قطعا اگر برادر خودم هم کتاب نامناسی بیاورد، که علی‌الاصول چاپ نباید بشود، هرگز نخواهم گذاشت مجوز بگیرد. حتی اگر زیر دست خودم هم نیاید.(!)

شغل شما یک «حرفه‌ی پنهان» محسوب می‌شود؟

هم بله هم نه! «نه» به این معنا که کار بنده با یک کارشناس امنیتی وزارت اطلاعات(!) قابل مقایسه نیست و آن حساسیت‌ها را به هیچ عنوان ندارد. «بله» به این معنا که هیچ کس مصحح برگه‌های امتحان نهایی خود را نمی‌شناسد. هرچند که او هم یک کارمند ساده‌ی آموزش و پرورش و یک معلم معمولی است.

آینده‌ی شغلی و نهایت پیشرفت در حرفه‌ی شما چیست؟

کار ما یک نوع کارشناسی است. نهایتا هر کدام از ما در هر رشته‌ای با وجود ممارست و ادامه‌ی کار در طول چند ده سال یک کتاب‌شناس خواهیم شد. البته همان‌طور که گفتم از دید من با تصحیح برگه امتحانی شاگردن ممتاز مصحح، یک معلم خیره نمی‌شود.

چند ده سال؟! یعنی بررس‌ها در دوره‌ی وزارت هر وزیر تغییر نمی‌کنند!؟

البته غالبا چرا. ولی به طور کلی، اگر تغییر نکنند.(!)

نظرتان درباره‌ی مافیای کتاب کشور چیست؟ با این توجه که مافیها در همه جای دنیا هم در دولت‌ها رخنه می‌کنند و هم در بازار و محل توزیع؟

در وزارت نفت با آن حجم انبوه از درآمد و دخل و خرج‌های غیر آشکار، هنوز بسیاری از مدیران ارشد از جمله وزیر سابق نفت وجود مافیا را اکیدا مردود می‌دانند؛ شما به من جواب بدهید مگر چه مقدار عایدی در حوزه‌ی فرهنگ وجود دارد که بخواهیم تصور وجود مافیا را بکنیم؟

من به عنوان مصاحبه‌گر مجددا از شما می‌خواهم سوالاتی را که نمی‌خواهید جواب بدهید با سوال مکرر به خودم برنگردانید!

پس برای اینکه بی‌جواب نمانده باشید خدمت شما بگویم که در همه‌ی دولت‌ها و در تمام وزارتخانه‌ها، نمی‌توان باب رانت و سوءاستفاده را به شکل کامل و مطلق بست. همیشه و در همه‌ی بزنگاه‌ها افراد سودجوی فاسدی هستند که کارشکنی کنند و فساد اداری داشته باشند. در برخی زیرمجموعه‌های وزارتخانه هم برخی از ذی نفوذها وجود دارند که سال‌های سال است کار چاق کنی فرهنگی می‌کنند. نه در این دوره که از سال‌ها قبل. برای اینها وزیر و وکیل و مدیر و مشتری خیلی توفیری ندارد! آشکار یا پنهان کاری که بخواهند را پیش می‌برند. ولی اینکه یک گروه مشخص شناسنامه‌دار با لابی کردن و ارتباط پشت پرده، یک جریان فاسد را در بدنه ایجاد کرده باشند؛ من بی‌خبرم و تکذیب می‌کنم.

در خصوص قیمت ممیزی کتاب چیزهایی شنیده‌ام مبنی براینکه برای هر صفحه […] تومان پرداخت می‌شود و ممیز محترم با این حساب کتاب‌های زیادی را برای ممیزی قبول می‌کند و بعد آنها را بین مشتی از دوستان خود، پخش می‌کند تا زودتر به پولش برسد. اصلا کارت‌ان چه طور است؟ تامین مالی می‌شوید؟

اجازه بدهید در این خصوص چیزی نگویم. از مسوولان ارشد وزارتخانه بپرسید!

از وقتی که در اختیار کتاب‌نیوز قرار دادید تشکر می‌کنم. در خصوص مباحث مطرح شده و جواب‌هایی که فرمودید، اگرچه هنوز خیلی ابهام وجود دارد؛ اما فکر می‌کنم برای اولین بار این مقدار شفافیت هم قابل تقدیر باشد.

بنده هم از لطف شما بسیار ممنونم وامیدوارم این مصاحبه برای من دردسر درست نکند.(!)

منبع: کتاب نیوز

http://www.ketabnews.com/html.v-fa۰۱۰۲-detail